



Analyzing the Condensed Simile in Dowal Rani & Khizr Khan

*Sehrish Shabbir

Abstract:

Amir khusrow (1253-1325) was one of the greatest poets of medieval India. He wrote in both Persian, the courtly language of the Muslims of the sultanate period, and Hindavi, the vernacular language of the Delhi area. His knowledge of Arabic, Persian, Turkish and Hindi languages allowed him to deal with outstanding jest and amazing fictional trickeries. He is known as Tuti-Yi Hind (the Parrot of India) for his lyrical fluency and effortlessness in Persian. Amir Khusrow has stood as a major ethnic portrait in the history of Indian sophistication for almost seven hundred years. He is specifically evoked as the founder of the 'Ganga- Jamni' Hindustani culture which is an amalgamation of the Muslim and Hindu elements. The third of his historical poems 'Ashiqa' (beloved) also known by the titles 'Ishqiya' (love story) and Dowal Rani Khizr Khan is the figurative union of the two key Indian ethnicities that produced the amusing ethos whose history begins with the poet himself. The Ishqiya was completed in 1315, more than a decade after he had written Khamsa. It is probably his best-known historical tale poem and the one that has been most often demonstrated. It comprises 4200 verses, yet it took him a little more than four months to complete the poem. He continuously seems to prefer the Indian beauty over the splendors of Egypt, Rome, Samarqand, and the rest of the world. He goes on to divulge the delightful refinement of India, its classiness, and its multiplicity. He exceedingly escalates Indian culture and insight into its dialects, predominantly Sanskrit which is in no way mediocre to Persian. The entire form is an incomparable example of the masterwork of romantic poetry. In this article, the condensed similes used in the poem have been analyzed and examined.

Keywords: Amir Khosrow, Dowal Rani & Khizr Khan, Condensed Simile, Importance, Elegance & Analysis.

بررسی تشبیه بلیغ در مثنوی دول رانی و خضرخان

*سحرش شبیر

چکیده:

امیرخسرو (1253-1325) یکی از بزرگترین شاعران قرون وسطی هند بود. او به فارسی، زبان درباری مسلمانان دوره سلطانی و هم به هندی، زبان بومی منطقه دهلی شعر سروده است. دانش او به زبان های عربی، فارسی، ترکی و هندی به او اجازه داد تا با شوخی های برجسته و حیل های تخیلی شگفت انگیز دست و پنجه نرم کند. او به دلیل روانی غزلیات و مهارتی که در زبان فارسی دارد به لقب طوطی هند معروف است. امیرخسرو تقریباً هفتصد سال است که به عنوان یک قهرمان ادبی در تاریخ فرهنگی شبه قاره ایستاده است. او به طور خاص به عنوان بنیانگذار فرهنگ هندوستانی "گانگا-جمنی" که تلفیقی از عناصر مسلمان و هندو است، شناخته می شود. سومین مثنوی تاریخی او «عشقیه» که به نام دول رانی خضرخان نیز شناخته می شود، پیوند تصویری دو قومیت کلیدی هندی است که خلق و خوی سرگرم کننده ای را ایجاد کرده است که تاریخ آن با خود شاعر آغاز می شود. مثنوی دول رانی خضر خان بیش از یک دهه پس از نوشتن خمسه، در سال 1315 تکمیل شد. این احتمالاً شناخته شده ترین شعر داستان تاریخی او و شعری است که بیشتر شهرت کسب کرده، شامل 4200 بیت است، با این حال کمی بیش از چهار ماه طول کشید تا شعر را کامل کند. به نظر می رسد که او پیوسته زیبایی هندی را بر شکوه های مصر، روم، سمرقند و بقیه جهان ترجیح می دهد. او در ادامه به افشای ظرافت لذت بخش شبه قاره و تعدد آن می پردازد. او فرهنگ و بینش هندی را به لهجه های آن، عمدتاً فرهنگ سانسکریت که به هیچ وجه در مقایسه با زبان فارسی کمتر نیست، با افتخار بیان می کند. تمام فرم نمونه ای بی نظیر از شاهکار شعر عاشقانه است. در این مقاله تشبیهات بلیغ به کار رفته در مثنوی دول رانی خضر خان مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته است.

کلیدواژه ها: امیرخسرو، دول رانی و خضرخان، تشبیه بلیغ، اهمیت، ظرافت و تحلیل.

مقدمه:

امیر خسرو دهلوی از عارفان و شاعران نامدار فارسی‌گوی شبه قاره در نیمه دوم قرن هفتم و اوایل قرن هشتم هجری قمری است. (ماچیانی، ص 44) چون تاتاریان به کابل رخ کردند، در آن زمان خانواده ی امیر خسرو رود خانه سند را عبور کرد و به هند رسید. (قریشی، ص 10) و در دربار شمس الدین التتمش، پادشاه معروف، ترقی کرد. (نفیسی، ص 9)

امیر خسرو از مشاهیر امرا و شعرا بوده، و پدرش از ترکستان و از طایفه ی لاجین است. (هدایت، ص 112) وی به جای پدر به امارت نامور آمد و در تحصیل کمالات صوری و معنوی کوشید. (هدایت، ص 786) مادرش هم دختر امیری بود، عماد الملک نام که شهرت و آوازه ای داشت. در قریه ی پنیالی نزدیک شهر آگره که بعد ها عمارت عظیم تاج محل در آنجا پدید آمد. (زرین کوب، ص 262)

در دیباچه غرة الکمال امیر خسرو چنین می گوید که او هفت ساله بود اما در آن صغر سن که دندان می افتاد سخن می گفت. (امیر خسرو، دیباچه ی دیوان غرة الکمال، ص 67) از جوانی به خدمت نظام الدین اولیاء که در آن زمان از مشایخ نامدار دهلی بود، پیوست. شیخ در حق او مکرر می گفت امیدوارم که در قیامت مرا به سوزسینه ی این ترک بخشند. یک بار گفته بود که من از صحبت همه کس به تنگ می آیم و از صحبت این ترک به تنگ نمی آیم. (زرین کوب، ص 263)

شگفت انگیز است که امیر خسرو زمان هفت پادشاه را دید. اول به دربار ملک چهجو رسید که برادر زاده ی سلطان غیاث الدین بلبن بود. پس از آن مدتی در خدمت بغرا خان، فرزند غیاث الدین بود و بعد با پسر دیگر غیاث الدین بلبن، سلطان محمد قآن، استاندار مولتان، پنج سال به سر برد. تاتاریان در سال 684 قمری سلطان محمد را به شهادت رساندند و امیر خسرو زندانی شد، او را به بلخ بردند و پس از دو سال خلاصی یافته، به خدمت سلطان بلبن درآمد و چکامه ای که در رثای خان شهید سروده بود، بر خواند. سلطان بقدری گریه کرد که منجر به تب شد و به همان عارضه عنقریب در گذشت. (آزاد، ص 321) پس از درگذشت غیاث الدین بلبن شاهد ستیز و پرخاش بین معز الدین کیقباد پادشاه دهلی با پسرش بغرا خان فرمانروای بنگاله شد، اما میان پدر و پسر کار به جنگ نکشید و شاعر که در این هنگام سی و شش سال بیش نداشت، داستان این کشمکش را در مثنوی قران السعدین نظم کرد.

وقتی دهلی به دست جلال الدین خلجی افتاد، امیر خسرو ندیم خاص سلطان شد و عنوان "امیری" نیز یافت. برادر زاده اش سلطان علاء الدین هم در این باب از او کم نیلورد. امیر خسرو خسته ای را هم که در استقبال نظامی سرود، به نام علاء الدین کرد، و مثنوی نه سپهر را به پسر او قطب الدین اهدا کرد. سلطان غیاث الدین تغلق که پس از زوال خاندان خلجی فرمانروایی یافت.

در شعر امیر خسرو چنین سحر آفرینی و کیفیت نغمه و آهنگ دیده می شود که در کلام شاعران دیگر پیدا نیست. (احسن، ص 301) امیر خسرو را سعدی هندوستان لقب داده اند. در اقسام مختلف شعر مانند مدح و غزل و مثنوی مهارت داشته است (حقیقت، ص 189)

دیوان امیر خسرو که شاعر خود آن را در پنج دفتر مرتب ساخته و بر هر یک از آنها نامی نهاده، چنین است:
الف: تحفة الصغر، اشعار امیر خسرو از شانزده سالگی تا نوزده سالگی.

ب: وسط الحیات، آثار شاعر از حدود بیست سالگی تاسی و چهار سالگی-

ج: غرة الکمال، شامل اشعاری است که تا چهل و سه سالگی سروده.

د: بقیه نقیه، کلام دوران پیری شاعر.

ه: نهایة الکمال، کلام دوران اواخر زندگانی وی (صفا، ص 780)

امیر خسرو به حکیم نظامی اعتقاد خاصی داشت و به تقلید از آن استاد خمسه ای مشتمل بر پنج مثنوی: مطلع الانوار، شیرین و خسرو، مجنون و لیلی، آیینی ی سکندری و هشت بهشت سرود.

افزون بر آن منظومه های دیگر مانند قران السعدین، نه سپهر و مفتاح الفتوح دارد که در اوصاف و شرح حال سلاطین هند بوده است. (شفق، ص 310) دول رانی خضر خان، عشقیه، عاشقیه و منشور شاهی؛ همه نام یک تصنیف اند این مثنوی عشقیه است. (وحید مرزا، ص 189)

وفات امیر خسرو به سال 725 در دهلی اتفاق افتاد. (همو، همان، ص 311)

وی عارف صاحب رتبه و عاشقی بلند مرتبه ای است. اشعار ابدار و ابیات غرای آن خسرو خورشید اشتبهار مستغنی از تعریف و بی نیاز از توصیف ارباب امتیاز و اصحاب اخبار است. قصیده و غزل و مثنوی را ورزیده و همه را به کمال رسانید. تتبع خاقانی می کند. خمسه ی نظامی را کسی به از وی جواب نه گفته. در علم موسیقی مهارت تام داشته. (عبد الرشید، ص 140) خسرو قلمرو معانی است و صاحب قران سواد اعظم سخندان. نمک کلامش شور افکن انجمن ها و سوز سینه او است.

دول رانی خضر خان:

دول رانی خضر خان یا عشقیه یا عاشقیه یا خضر خانی مثنوی بزمی است که شامل بزم و رزم و رویداد های تاریخی و اوضاع اجتماعی و آداب و رسوم و مردم شبه قاره در روزگار سراینده است. (انوشه، ص ۲۴۵) این منظومه به بحر هزج مسدس مقصور یا محنوف و موضوع آن داستان عشق خضر خان پسر علا الدین محمد شاه خلجی (۶۹۰ تا ۷۱۵) است و "دول دی"، دختر راجه گجرات که امیر خسرو از ترکیب اسم او و نسبش با تصرفی اسم "دول رانی" را پدید آورد. این سرگزشت را که خضر خان خود برای امیر خسرو بیان داشته بود، شاعر به خواهش خضر خان در مدتی کوتاه به نظم کشید و در مقدمه آن بعد از حمد و ستایش و نعت مختلف معمول شرحی از کیفیت نشر اسلام به وسیله سلاطین غوری و ممالیک آنان به هندوستان آورد و آن را در چهار هزار و پانصد و نوزده بیت به سال ۷۱۵ به انجام رسانید (صفا، ص ۷۸۲، ۷۸۱)

دول رانی خضر خان دارای ویژگی های سبک خراسانی به آمیزش تمدن و فرهنگ شبه قاره است. شاعر با ابراز اندیشه های بومی مثنوی را آغاز می کند. وقتی سلطان علا الدین خلجی خبری یافت که فرزند او، خضر خان، در عشق دول رانی چنان دل باخته که تحصیل علم را هم ترک کرده است، دستور داد که هر دو عاشق و معشوق را از همدیگر جدا کنند و در نتیجه ی آن عاطفه ی هجر و فراق که در دل عاشق مهجور پیدا می شود. امیر خسرو داستان عشق دوران بچگی آنها را بیان می کند. او نه تنها رموز عشق را شرح می دهد بلکه احساسات عشاق را به خوبی به نظم می کشد، گویی تابلوی سینما است که تمام حرکات و سکانات ایشان را به چشم خود می بینیم بلکه حس می کنیم و لذت می بریم. (برای توضیحات بیشتری نگاه کنید: یمین خان، ص ۱۳۸ تا ۱۳۹)

در مثنوی دول رانی خضرخان، شاعر نه تنها یک عارف بزرگ و مبلغ اندیشه های عرفانی اسلامی به نظر می آید بلکه مانند فردوسی بزرگ در دل خود عاطفه ی میهن دوستی را نیز دارد. او می خواهد که نه تنها زبان هندی را ترویج کند بلکه افکار و فرهنگ هندی را هم در شعر فارسی آمیخته یک سبک نوینی را به وجود آورد، و نیز اینکه در مقایسه با زبان فارسی، زبان هندی را هیچ وقت کمتر نمی شمارد، چنانکه می گوید:

غلط کردم گر از دانش زیندم

نه لفظ هندی ایست از پارسی کم

روشن است که امیرخسرو نه تنها بر زبان هندی متفخر است بلکه بر شعر هندی هم می نازد.

در دوران سلاطین دهلی محیط سخنوران فارسی کاملاً هندی بوده، پس فرهنگ و تمدن و زبان شبه قاره هم در شعر فارسی تأثیر شگرفی داشت. در نتیجه ی آن بسیاری از کلمات زبان های بومی در شعر فارسی وارد شد و ترویج یافت، و چنین تأثیر نفوذ امیرخسرو را نیز آماده ساخت که واژگان و اصطلاحات هندی را به کار ببرد. به عنوان مثال: رودخانه های معروف هند از جمله گنگا و جمنا، لباس های بومی، میوه های هندی همانند آم (انبه)، گل های هندی مثل کیوره، رایبی چنمیا و سیوتی و غیرهم. او گل ها و میوه های شبه قاره را از سایر جهان برتر می خواند، و افزون بر آن زیبارویان هندی را نیز از سایر جهانیان زیباتر و خوشگل تر قرار می دهد. (همو، همان، ص ۱۵۰)

امیرخسرو در جایی که مراسم جشن عروسی خضر خان را شرح می دهد، تمام رسوم عروسی مثل جشن موسیقی و مجالس رقص و سرود را در نظم آورده است. مثلاً موسیقی و آهنگ هندی را به خوبی بیان می کند:

نوا گر کاسه تنبور حالی

به غایت کاسه پر لیک خالی

یکی تخم کدو سانه بر دست

کدو خالی و خلقی زان کدو مست

دیگر ساز بر نخبین نام آن تال

بر انگشت پری رویان قتال (امیرخسرو، دول رانی خضرخان، ص ۱۳۳)

اینجا کدو تال این دو نام ساز موسیقی است که در هند خیلی دلپسند بودی و در وصف رقاصان پری رویان هندی چه خوب می گوید که:

پری رویان هندی جادوی ساز

ز لب کرده در دیوانگی باز

لباس دیو گیری شان تنک دام

پری را سایه بگرفته در اندام

بریشم پوش بازی پری میان روی

با بر ریشم درون در رفته چون موی (امیرخسرو، دول رانی خضرخان، ص ۱۵۴-۱۵۸)

کاربرد تشبیه بلیغ در مثنوی دول رانی خضرخان:

امیرخسرو در کاربرد تشبیه بلیغ در میان شاعران فارسی گوی شبه قاره جایگاه ویژه ای دارد. کسانی که دوران وی می زیسته اند و در سبک عراقی شعر می سروده اند، مخصوصاً در چنین هنرنمایی فروتر از امیرخسرو دیده می شوند. مثنوی دول رانی خضرخان مملو از تشبیهات بلیغ است که شاعر ما را از سایر معاصران خود برجسته تر می سازد.

آتش هجر؛ شمع وصل:

در شعر وی آتش هجران می سوزاند و شمع وصل افروز است:

یکی را شمع وصل آرد شب افروز یکی را ز آتش هجران دهد سوز (ص 183)

آینه بدر:

شاعران زیبارویان را همانند ماه و خورشید می خوانده اند، اما خوبرویان امیرخسرو جمال خویش را در آینه بدر نگاه می کنند:

نموده آفتاب آسمان قدر جمال خویش در آینه بدر (ص 114)

آینه هوش:

آینه هوش زنگار دارد و سخن را به گوش خود هیچ راه نمی دهد:

به زنگ آورد روی آینه هوش سخن را راه می ندهد به خود گوش (ص 309)

ابر احسان:

ابراحسان روی هر کس و ناکس می بارد، تنها منعمان از آن بهره مند نمی شوند، بلکه خوشه چینان و حاشیه نشینان نیز از آن بهره می برند:

نه ابر احسان همه بر منعم آرد به کشت خوشه چینان نیز بارد (ص 78)

ابر حیا:

در شعر وی باد در پی آن است که غنچه را بشکافد و رازهایی را آشکار کند اما ابرحیا پرده باف است و رازها را نگاه می دارد:

که بادش در پی غنچه شکافی است ولی ابر حیا در پرده بافی است (ص 95)

باد اقبال:

باد اقبال هر جا که می وزد، صاحب اقبال را به جایگاهی عالی می رساند:

جو زینجا باد اقبال آن طرف تاخت
مرا زانجا بود این جانب انداخت (ص83)
باد قهر:

اما باد قهر پیام آور دوزخ و عذاب الهی است:

ز لطف کارهائی سخت مومی
ز باد قهر تو دوزخ سمومی (ص20)
باغ مهر؛ گلبرگ وفا:

بالآخره به مبتلای عشق از باغ مهر، گلبرگ وفا فرا می رسد تا برای عاشق زار مژده ای جانفزا باشد:

رسید امشب به چون من مبتلایی
ز باغ مهر گلبرگ وفايي (ص200)
باغ هستی:

خزان فصل دلتنگی و افسردگی است، باغ هستی ویران؛ سمن دلنشین، پژمرده؛ و ارغوان رنگین، زرد روی می گردد:

خزان در باغ هستی غارت آورد
سمن پژمرده گشت ارغوان زرد (ص)
309

بام آسمان:

شاعر ما پرچم را بر بام آسمان می افرازد؛ گاهی بر آن است که با استفاده از نردبان حوصله و تشویق بر بام افلاک برآید؛ حتی بر بام عرش کوس جاوید می زند؛ که هر سه کنایه از پیروزی و کامگاری و خوشبختی است:

گر این رایط توانی داشتن باز
به بام آسمان رایط بر افراز (ص24)
بام افلاک:

ز همت نردبانی نه درین خاک
که بتوانم شدن بر بام افلاک (ص7)
بام عرش:

اگر یک دل تو را خواهد به امید
به بام عرش بر زن کوس جاوید (ص26)

پرده راز:

شاعر ما مژده ای می رساند که از پرده راز در دولت و اقتدار برای تو باز کرده است که کنایه ای از فرارسیدن روزهای شادی و خاطرات شیرینی است:

بشارت می دهم کز پرده راز
دری کرد است دولت بهر تو باز (ص38)
تخته حیرت:

تخته حیرت تشبیه بکر و تازه ای است و همچون نقش تخته در حیرت و شگفتی فروماندن، کنایه ای از عاجز و لاچار شدن است:

هران کان تخته حیرت فروخواند
چو نقش تخته در حیرت فروماند
(ص 104)

تنبول اجل:

چنان که گفته آمد امیر خسرو عاشق و شیفته فرهنگ بومی هندی است، بنا بر این از آوردن واژگانی که ریشه در این مرزوبوم دارند، هیچ درنگ ندارد. تنبول برگی است که در هندوستان پان گویند و با فوفل و آهک بخورند (برهان) برگی باشد به مقدار کف دست و کوچکتر و بزرگتر از کف نیز بشود و در ملک هندوستان با فوفل و آهک بخورند و آن را تانبول و تامول و پان نیز خوانند. (انجو شیرازی، فرهنگ جهانگیری) تشبیهاتی همچون تنبول اجل و تنبول امید یادآور فرهنگ هندی است:

غرض القصه آن کافور بی نور
به تنبول اجل چون گشت کافور
(ص 266)

تنبول امید:

کسی کز تو خورد تنبول امید
کند بختش ذخیره برگ جاوید
(ص 21)

تیر ناله:

چون بُرد تیر ناله تا بام خورشید باشد، دیوار جمشید نیز نمی تواند، راه آن را مسدود کند:

چو تیر ناله دوزد بام خورشید
چه باشد پیش او دیوار جمشید
(ص 33)

تیغ سیاست:

شاعر دانشمند توصیه می کند که تیغ سیاست را بقدری تیز و زنده نباید ساخت که به ضرر خود ما تمام شود، چون آتش سوزناک پرهیزی نداند:

مکن تیغ سیاست را چنان تیز
که چون آتش نداند کرد پرهیز
(ص 24)

تیغ کین؛ چوب ادب:

که خصم از چشم زخمی را سبب گشت
سرش را تیغ کین چوب ادب گشت
(ص 266)

جام مقصود:

شاعر پیام آور امید و کامگاری است، می گوید که جام مقصود را می توان چشید یعنی به آرزویی می توان رسید که اصلاً تصور برآوردن امکان پذیر نباشد:

تواند جام مقصودی چشیدن
که ممکن نبودش در خواب دیدن
(ص 217)

جیب خرد:

اگر در جیب کسی نقد خرد کمتر باشد، جز این که دست بزند و گریبان را پاره کند، چه چاره ای دارد؟

چو در جیب خرد کم دید چاره بزد دست و گریبان کرد پاره (ص 103)

چراغ آشنایی:

چراغ از واژگان بسامدی در مثنوی دول رانی خضرخان است، گاهی از بدبختی شام از چراغ آشنایی و صبح از امید روشنایی بی بهره می شود؛ و اگر چراغ بخت بیفروزد، آسمان درهای پیروزی را می گشاید؛ گاهی پرستاران نیز چراغ جان را از دم سرد خاموش می سازند؛ و چراغ چشم بینش کلید فتح باب آفرینش می گردد؛ گاهی چراغ دل بهانه ای فراهم می کند که تمام شب قصه های پارینه را مرور کنیم؛ در نور چراغ دیده رخ محبوب بوستان به چشم می رسد؛ و گاهی چراغ دیده از روغن تہی می شود؛ و گاهی زبان تیغ پادشاه چراغ فتح را شعله ور می کند:

نه شامم را چراغ آشنایی نه صبحم را امید روشنایی (ص 184)

چراغ بخت:

کشاده آسمان درهای روزی چراغ بخت در عالم فروزی (ص 163)

چراغ جان:

پرستاران محرم نیز زین درد دمیده در چراغ جان دم سرد (ص 115)

چراغ چشم:

دو عالم را چراغ چشم بینش کلید فتح باب آفرینش (ص 8)

چراغ دل:

چراغ دل همه شب داشته پیش نخواندی جز نهانی قصه خویش (ص 180)

چراغ دیده:

ایا چشم و چراغ دیده من رخت بوستان و باغ دیده من (ص 294)

فروغ از روی و تاب از تن تہی گشت چراغ دیده را روغن تہی گشت (ص 309)

چراغ فتح:

زبان تیغ شه که اندر زمانه چراغ فتح را آمد زبان (ص 59)

چشمه امید:

در جستجوی گلشن به چشمه امید رسیده، مانند گل می روید:

رسیدم تا بدان گلشن که جُستم چو گل بر چشمه امید رُستم (ص 39)

چشمه خورشید:

- به خون شستن بران شد چرخ دولاب که ساز و چشمه خورشید را آب (ص 280)
 حریر اندام:
- مبارک باد بر تو دلیر نو حریر اندام نو بر بستر نو (ص 174)
 خار ستم:
- به چشم کس چو خار ستم داد ببايد چشم خود با سر به هم داد (ص 266)
 خدنگ دوستی:
- خدنگ دوستی و خدنگ ناله از تشبیهات نادر به حساب می آید:
- ازین چون دشمنان سخت بازو خدنگ دوستی کردن ترازو (ص 91)
 خدنگ ناله:
- گهی سقف از خدنگ ناله می دوخت گهی مقنع ز آه سینه می سوخت (ص 203)
 داغ جدایی:
- به آدم داد شمع روشنائی نهاد ابلیس را داغ جدائی (ص 3)
 دام هوس:
- منه دام هوس به هر شکاری که پوید هر دمی در مرغزاری (ص 205)
 در دیوانگی:
- پری رویان بندی جادوی ساز زلب کرده تر دیوانگی باز (ص 158)
 در مراد؛ رشته راز:
- کلیدی بخشم از سر رشته راز که درهای مُرادم را کند باز (ص 209)
 دستنبوی جان:
- به دستم نامه ای کز دلستان داد نه نامه بلکه دستنبوی جان داد (ص 198)
 دود تیره آه:
- از دود تیره آه ایوان سپید شهنشاه سیاه می گردد:
- سپید است ارچه ایوان شهنشاه سیه گردد ز دود تیره آه (ص 33)
 دود آه:
- به هر حرفی کزان کردم نگاهی بر آن دوده دمیدم دود آهی (ص 198)

دینارِ خورشید:

ازان بی مُهر شد دینار خورشید که دارد سکه نام تو امید (ص 20)
رشته گردون:

چو نتوان رشته گردون گسستن بیاید دل درو ناچار بستن (ص 79)
زندان اندوه:

تو صید افکن به هر صحرا و هر کوه من محبوس در زندان. اندوه (ص 185)
زیور خرسندی:

چه چیزی بهتر از زیور خرسندی است!

به هر چه آید درونم دار خرسند بیرون هم زیور خرسندی ام بند (ص 7)
سر مه نور:

بود تاریکی شب های دیجور به چشم کور موشان سُر مه نور (ص 294)
شاخ جوانی:

شاخ جوانی، شاخ ناز و شاخ وصل در شعر وی دلخوش می کنند:

که از شاخ جوانی بر درختم دوغچه ناشگفته داشت بختم (ص 83)
شاخ ناز؛ دولت خانه امید:

مرا چون گل ز شاخ ناز بر کند به دولت خانه امید افگند (ص 89)
شاخ وصل:

گر از دوری فروان خار خوردی ز شاخ وصل بر خورد ار گردی (ص 213)
شراب دوستی:

شاعر ما خواستگار شراب دوستی و شربت امید است اما تقدیر گاهی شربت جور را نیز می چشاند:

شراب دوستی ده تا نهانی به روی دوست نوشم دوست گانی (ص 89)
شربت امید:

من و آن شربتِ آمیدم امشب من و آن چشمه خورشیدم امشب (ص 111)
شربت جور:

غرض چون خضر خورد آن شربت جور همان می خورد شادی خان هم از تور (ص 284)

شعله شوق:

شعله شوق پروانه را می سوزاند، شعله کین بهانه جو است، شعله غم هرگز کمتر از شعله دوزخ نیست.

به اُمت هم رسید آن شعله شوق که چون پروانه جان دادند از آن دوزخ (ص3)

شعله کین:

برمد شعله کین را زبانه بهانه جویی را نوشد بهانه (ص275)

شعله غم:

ز دوزخ شعله غم گرچه کم نیست جو غم را غمگساری هست غم نیست (ص253)

شگاف فتنه:

چه حالت این و آن غم بر تنت چیست شگاف فتنه در پیراهنت چیست (ص104)

عنان بخت:

به تندی می گریزد بختم از پیش عنان بخت چون پیچم سوی خویش (ص166)

غبار فتنه:

به زلفی کش نزد نامحرمی دست به حسنی کش غبار فتنه نشست

(ص211)

غنچه اقبال:

هزاران سرو بالا دست بندان هزاران غنچه اقبال خندان (ص125)

کاسه سر:

اجل بر کاسه سر نوبت آغاز ملک بر کاس نوبت می کند ناز (ص267)

کان عشق:

ز کان عشق گوهر داد دل را و زان پیرایه زیور بست گل را (ص183)

کرسی بخت:

فلک بر کرسی بختش نشانده سعادت آیه الکرشیش خوانده (ص39)

کشت مراد:

به مشرق گر بود کشت مرادش زمغرب در رسد باران و بادش (ص57)

کلید شادمانی:

کلید شادمانی در واقع نوید کامرانی است؛ و کلید فتح و کلید نصرت از قضا به گیر می آید.

بس آفت کان نوید کامرانی ست بس غم کان کلید شادمانی ست (ص79)

کلید فتح:

به دولت زان پشش کین چرخ خم پُشت کلید فتح دهلی داد در مُشت (ص64)

کلید نصرت:

فلک را دست همت بود در جیب سند ز آنجا کلید نصرت از غیب (ص66)

کمان ابرو؛ کمند فتنه:

نه زلفش را کمند فتنه در پیچ نه تندی در کمان ابروش هیچ (ص120)

کنج تنهایی:

تو تنهایی به زندان غم و دور غم اندر کُنج تنهایی توان خورد (ص194)

کوه رنج:

کوه رنج و کوه غم نصیب عاشقان می گردد.

به هر سو کز دمش بادی رسیده هزاران کوه رنج از جا پریده (ص16)

کوه غم:

به فرهادی که زیر کوه غم مُرد به مجنونی که باخود کوه غم بُرد (ص212)

کین آتش:

مرا بگزار کین آتش فروزم و گر سوزم رها کن تا بسوزم (ص201)

گرد فتنه:

به عزم رزم لشکر هر کجا راند به آب تیغ گرد فتنه بنشانند (ص52)

گل بخت:

از فضل خدا گل بخت هوای معتدل می یابد و جان به کام دل دست می زند؛ چون گل مراد شگفته می شود، بلبل

به صدا در می آید؛ چون مژده ای از هاتف غیب فرا می رسد، اینک گل مقصود به دست می آید.

بحمد الله که جانم کام دل یافت گل بختم هوایی معتدل یافت (ص230)

گل مراد:

چو گل های مرادش جمله بشگفت ز حالش بلبل این نکته فرو گفت (ص230)

گل مقصود:

چو مژده راست بود از هاتف غیب گل مقصود خود را دیده در جیب (ص213)
گلیم مفلسی:

گلیم مفلسی کان تا قدم نیست ز چرخ اطلسش دیباچه کم نیست (ص26)
گنج راز:

از ان شد گنج رازش نیستی سنج که نقد نیستی هم دارد آن گنج (ص4)
گنج عقل:

پس آنکه عشق را کرده اشارت که اندر گنج عقل افکنده غارت (ص5)
لوح اخلاص:

چهارم سویی بیرون بنده خاص ز رحمت آیتی بر لوح اخلاص (ص100)
مایه جنگ؛ متاع صلح:

به هر دامن که در خواهی زدن جنگ متاع صلح جو، نه مایه جنگ (ص293)
مروارید انجم:

سینانش سفته مروارید انجم بساطش خفته بر ایوان پنجم (ص18)
می عشق:

خواستار است که پیایی می عشق بنوشد و مست و رقصان برخیزد:

چنانم ده می پی در پی عشق که فردا مست خیزم از می عشق (ص6)
نطع مهلت:

نطع مهلت ترکیب بکر و تشبیه تازه ای است:

بدان دل شد ز جان ناشکیبا که پیچد نطع مهلت را چو دیبا (ص109)
نقد امید:

اگر کسی نقد امید را در جیب داشته باشد، از گدایی اجتناب می ورزد:

فروان نقد امید است در جیب که بپذیرد گدایی را بدین عیب (ص5)
یاقوت خورشید:

یاقوت خورشید از نور جاوید رنگ می گیرد:

گهرهائی بی تاب از نور جاوید کزان رنگ آورد یاقوت خورشید (ص 306)

کتاب شناسی:

- ##- آزاد، غلام علی خان حسین (۱۹۰۰م) خزانه عامره، چاپ نولکشور، کانپور
- ##- احسن، عبدالشکور (۱۹۹۳م) پاکستانی ادب، جلد دوم، دانشگاه پنجاب، لاهور
- ##- امیر خسرو (1917م) آئینه سکندری، مطبع انستی تیوت، علی گره
- ##- همو (1876م) اعجاز خسروی، مطبع منشی نولکشور، دهلی
- ##- همو (1942م) افضل الفواید، مطبع رضوی، دهلی
- ##- همو (1942م) بقیه نقیه، مطبع قیصریه، دهلی
- ##- همو (1896م) تحفته الصغر، مطبع قیصریه، دهلی
- ##- همو (1933م) تغلق نامه، مطبع اردو، اورنگ آباد، دکن
- ##- همو (1927م) خزاین الفتوح، علی گره پرننگ ورکس، علی گره
- ##- همو (1917م) دولرانی خضر خان، مطبع انستی تیوت، علی گره
- ##- همو (1927م) شیرین خسرو، مسلم یونیورسٹی پریس، علی گره
- ##- همو (1919م) غرة الکمال، مطبع قیصریه، دهلی
- ##- همو (۱۹۷۵م) دیباچه دیوان غرة الکمال، به کوشش وزیر الحسن عابدی، نیشنل کمیٹی برای سات سو سالہ تقریبات امیر خسرو، لاهور

##-همو (1918م) قران السعدین، مطبع انستی تیوت، علی گره

##-همو (1964م) مجنون ولیلی، مطبع قیصریه، دهلی

##-همو (1926م) مطلع الانوار، مسلم یونیورستی، علی گره

##-همو (1954م) مفتاح الفتوح، مسلم یونیورستی، علی گره

##-همو (1954م) نهایة الکمال، مطبع قیصریه، دهلی

##-همو (1948م) نه سپهر، بیتست مشن پریس، کلکته

##-همو (1919م) وسط الحیوة، مطبع قیصریه، دهلی

##-همو (1925م) هشت بهشت، مسلم یونیورستی پریس، علی گره

##-انجو شیرازی، جمال الدین (1359ش) فرهنگ جهانگیری، انتشارات دانشگاه، مشهد

##-انوشه، حسن (۱۳۸۰ش) دانشنامه ادب فارسی، ادب فارسی در شبه قاره، ۳جلد، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات، تهران

##-برهان، محمد حسین بن خلف تبریزی (1380ش) برهان، چاپ نیما، تهران

##-حقیقت، عبدالرفیع (1368ش) فرهنگ شاعران زبان فارسی، آرین، تهران

##-زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۳۷ش) با کاروان حله، چاپ پنجم، علمی، تهران

##-شفق، رضازاده (۱۳۳۲ش) تاریخ ادبیات ایران، مؤسسه انتشارات امیر کبیر، تهران

##-صفا، ذبیح الله (۱۳۶۸ش) تاریخ ادبیات در ایران، جلد پنجم، بخش دوم، انتشارات فردوسی، تهران

##-عبدالرشید، سرهنگ خواجه (۱۳۳۲ش) تذکره شعرای پنجاب، اقبال اکادمی، کراچی

##-قریشی، مسعود (1956م) خسرو شیرین بیان، تائمز پریس، کراچی

##-ماچیانی، معصومه احمدی (1396ش) امیر خسرو دهلوی، دُنیا ی نمایش؛ آزما، تهران

##-نفیسی، سعید (س-ن) دیوان کامل امیر خسرو دهلوی، جاویدان، تهران

وحید مرزا (۱۹۴۹م) امیر خسرو، اله آباد

##-هدایت، رضاقلی خان (الف) (۱۳۳۳ش) ریاض العارفین، به کوشش مهر علی گرگانی، کتابفروشی محمدی،

تهران

##-هدایت، رضاقلی خان (۱۳۳۳-۱۳۴۰ش) مجمع الفصحا، به کوشش مظاهر مصفا، شش جلد، امیر کبیر،

تهران

##- یمین خان، آغا محمد (1971م) تاریخ شعر و سخنوران فارسی در لاهور، دانشکده دولتی، لاهور